

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه  
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1390/01/21



#### خلاصه بحث از نجاست میته

خلاصه درس قبلی ما این شد که منظور از بحث درباره نجاست اعضایی جدا شده حیوان حیوانات ماکول اللحم یا قابل تزکیه است اما حیوانات نجس العین از قلمرو بحث بیرون است حیوانات نجس العین اجزا و اعضایشان که قطع و بریده شود در حالی که حیوان حی باشد یا میت فرق نمی کند یک نجاستش کانما یک امر ضروری قطعی و وجدانی است و اما حیواناتی که ماکول اللحم و یا قابل تزکیه هستند این دو گروه هم توجه کنیم حیواناتی که قابل تزکیه هستند اگر اجزایشان جدا بشود و قطع بشود و این حیوانات در حالت میتی که آمده اند باز هم بحثی نیست چون اجزای میتی انفصال داشته باشد با میتی یا اتصال داشته باشد تغییری در موضوع و حکم ایجاد نمی کند و اما اجزای حیوانات ماکول اللحم در این صورت هم اگر حیوانات در حالت میتی در آمده باشند همان باب و همان محراب است میتی است دست میتی را جدا کنید از میتی بودن بیرون نمی رود

موضوع بحث در اجزای جدا شده از حیوان ماکول اللحم است

باقی می ماند یک صورت عضو ما تحله الحیاه حیوان ماکول اللحم اگر قطع بشود آیا محکوم به نجاست است که شبهه شده بود سید صاحب مدارک فرمود که صدق میتی نمی کند حکم خالی از اشکال نیست اما صاحب جواهر سید الاستاد سید الحکیم فرمودند که عضوی که از حیوان زنده جدا بشود باز هم میتی به حساب می آیند چون در صورتی میتی نیست که تزکیه شده باشد تزکیه که نشده طبعاً حالت سوم ندارد میتی است در این رابطه روایت و صحیح محمد بن قیس از امام باقر از امیرالمومنین که دیروز خواندیم و کامل شد اگر دام شکارچی دست یک اهو مثلاً که به دام افتاده است قطع بکند آن عضو قطع شده امام گفت میت تصریح کرد که میتی است این مطلب تمام شد این ما حاصل بحث بود

استثناء اجزاء ما لا تحله الحیاه در حیوان

و اما درباره مستثنیات که مورد ابتلا هم هست که دقت هم می طلبد فرموده اند اعضایی

که مما لا. تحله الحياه هست این اعضاء محکوم به نجاست نیستند استثناء شده است اما همین جا دقت کنید که حیوانات نجس العین از دائره بیرون است از حیوانات نجس العین هیچ چیزی استثناء نشده است نجس العین عین نجس است جزء نجس العین هم باز هم جزء نجس است استثناء معنا و مفهومی ندارد که فتوای سید و فقها هم همین است که می فرماید مستثنیات درباره حیوانات ماکول اللحم یا قابل تزکیه هست اما نجس العین و اما فی نجس العین فلا. یستثنی شیء چیزی استثناء وجود ندارد اما مطلع بحث را با هم بحث شروع کردیم و چیزهایی که استثناء شده است می فرماید اجزائه المبانه منها مثلها عدا ما لا تحله الحياه منها كالصوف پشم گوسفند و الشعر بز و الوبر پشم شتر والعظم که در عظم بحث داریم فعلا. شما استخوان معنا کنید حقیقتش بر می گردد به عاج فیل کل عظم را ما حکم به طهارت و حلیت معنا کنیم کار مشکلی است و القرن شاخ و المنقار منقار پرندگان که معلوم است و منقار هم که درست است و الظفر ناخن ها و المخلب چنگال از حیوانات درنده و از پرندگان شکاری مثل عقاب و باز والریش پر پرندگان و الظلف سم گوسفند و بز حافر به اسب و استر گفته می شود و السن والبیضه اذا اکتست القشر الاعلی سواء کانت من الحيوان الحلال او الحرام که قابل تزکیه باشد و نجس العین نباشد این مطالب را که گفتید

دلیل بر این استثناء نصی است که در ابواب مختلف آمده است از جمله در ابواب اطعمه و اشربه کتاب وسائل جلد 16 باب 33 از ابواب اطعمه و اشربه حدیث 10 و حدیث 9 حدیث 9 را بخوانیم محمد بن علی بن الحسین شیخ صدوق قال قال الصادق در صورتی که صدوق بگوید قال الصادق یعنی سند پیش ایشان درست و کامل است اشرف الاشیاء من الميته زكي القرن و الحافر سم اسب و العظم استخوان که مورد بحث است و السن و الانفحه مشدد و مخفف پنیر مایه و البن که و الشعر و الصوف و الریش والبیض همه این ده چیز جزء مستثنیات است روایات در باب استثناء زیاد است شاید در حد استفاضه است از چهار پنج تا روایت بیشتر است عدد روایت استفاضه را می گویند که اگر از سه تا روایت بیشتر بود می شود استفاضه و حتی گفته شده است که اگر سه تا روایت سند صحیحه اعلائی داشت ممکن است ممکن است متواتر هم باشد چون حصول علم است وجود خواهد داشت و اما از سه تا روایت صحیحه هست به بالا اطمینان می آورد برای ادم اطمینان که آورد استفاضه است بنابراین ما مستثنیات را شمردیم ده مورد بود و نصوص هم در این رابطه فراوان و دلالت هم کامل

توضیح (عظم) از مستثنیات

اولین نکته ای که بر می خوریم عظم است استخوان این عظم ما لا. تحله الحياه یا در نصوص لا. تحله الروح آمده است واقعا استخوان ما لا. تحله الحياه است می تواند کسی بگوید و بعد از میده مستثنیاتی مثل پشم و شاخ که اینها را گرفتیم که جداست که روایت را دیروز خواندیم که کل نابت است اینها نابت است روئیده شده و چیز جداست گردش خون ندارد حیات ندارد اما استخوان میده واقعا ما لا تحله الحياه است شما می گویند ما لا تحله الحياه نیست از لحاظ علمی قطعا تحله الحياه استخوان هم با استخوان ارتباط دارد و نمو و نماء دارد و حیاتش با گردش خون وابسته است منتها شیوه اش فرق می کند ظریفتر بافت دقیق تر

فرق استخوان با شاخ حیوانات

سوال و جواب قطعا شاخ با استخوان فرق مي كند فرقى تغريبا وجداني هم هست و استخوان در بين لحم قرار دارد پيچيده به لحم است هميشه ارتباط مستقيم دارد و قطعا از گردش خون به طور مستمر استفاده مي كند ان ارتباطش مستقيم است و قطعي است و ارتباط ملموس و محسوسي است اما شاخ كه يك ارتباط عقلي دارد بن و اساسش بسته به جسم است ولي از انجا روئيده در عرف او را وجود مستقل مي نامند هر چند بن و اساسش بسته است كه مي گويند اگر نتف بشود اشكال دارد چون بنش بسته به ما تحله الحياه است مثال درخت و زمين درخت را شما زمين نمي توانيد ببينيد در عين حالي كه بنش به اب و گل وصل است يك رويشي است كه آمده است در روايات هم مي گويد نابت است شكل رستني و رويش را دارد رسته است از بدن مثل درختي كه از اب و گل و زمين مي رويد شاخ از بدن رويده است ارتباطش در عرف استقلال خودش را دارد شاخ بسته به بدن نيست وجود مستقل دارد شما در داخل شاخ كه دقت كنيد شاخ گوسفندي را ببريد به طور دقيق خوني در ان نمي بينيد ارتباط هم با خون ارتباط مستقيم ندارد

مضافا بر ان نصوص ان مطلب را براي ما كامل كرده است فرموده است نابت است درست مثالش را مثل درخت براي ما شرح داده ان نابت است و وجود استقلالي گرفته است بعد از رستن ولي استخوان درگوش و بدن ادم مندرج است همراه است در ارتباط مستقيم است و بعد هم در فهم عرف كسي استخوان بدن را ما لا تحله الحياه تلقي نمي كند علم هم همين را مي گويد حالا اين نصوص را چه كار كنيم نصوص در موارد مختلفي تعبير دارد از عظم يكي از مستثنيات ده گانه عظم است فتوا را طبق تتبع ناقص فتوايي نيافتم كه درباره عظم فتوايي به نجاست داده باشد اما شكر خدا پس از تتبع در جواهر كه حقيقتا جواهر است چيزي را كم نگذاشته

ذكر نکته اخلاقي در استمداد از ائمه (ع) در مسير تحصيل

كسي را كه مولي علي كمك بكند صاحب جواهر مي شود عالم و روحاني تا وقتي كه از مولي كمك نگیرد تلاش بكند ولي تا كمك از مولي نيايد به انجا نمي رسد شايد براي شما گفته باشم طلبه اي در جلسه درس شيخ انصاري خيلي دوست داشت سوال كند و بحث كند يك روزي رفت پيش مولي و خيلي توسل كرد مولي مي مي خواهم پيش استاد بحث كنم نمي توانم مولي به گوشش يك بسم الله الرحمن الرحيم خواند جلسه كه وارد شد ديد بله قدرت بر نقد دارد بيان دارد جرات دارد بحث و بسط شيخ را خسته كرد جلسه تمام شد كشفداري كه آمدند شيخ گفت بيا نزديك نزديك كه امد گفت خيلي هم تند نرو پسر ان مولي كه به گوش تو يك بسم الله خوانده به گوش من سوره حمد را كامل خوانده بايد مولي كمك كند صاحب جواهر با عنايت مولي اميرالمومنين سيد الاستاد نقل مي كند در درس خودش مي فرمايد درس ايشان كه استفاده كرده ايم بر اساس عدم قابليت كرم مولي و كرم خدا كه متصل است هر موقع مي گوييد كرم اميرالمومنين يعني كرم خدا چون كرم ولي خدا كرم خداست جدا نيست ان اتصال نور است كه مي رسد ظلماتها را مي نورد گفت صاحب جواهر كه از دنيا مي رفت در حال احتضار افرازي كه نشسته بود از جمله شيخ انصاري هم انجا بود شيخ انصاري شاگرد صاحب جواهر بود در حال احتضار و ناراحتي كه نشسته بودند ديدند يك صدياي به گوششان رسيد هاتفي گفت هذا الرجل عرف شيئا من علوم ال البيت

نظر صاحب جواهر در حكم استخوان ميتة مأكول اللحم

در هر صورت شکر خدا به جواهر که رسيديم یک کمی ارامش براي من بوجود آمد ديدم که ايشان اشاره دارند به قولی که درباره استخوان حيوان ميتہ ای که اصلش ماکول اللحم هست بايد احتياط کرد اين قول را که برخوردیم هر چند فتوای فقهای اخير بر نخورده بودم براي یک مقدار ارامش روي آمد که بله الحمد لله آنچه ما ضعفا فهميده بوديم فقها و پيشکسوتان و سلف صالح ما اشاره ای داشته اند بنا براین براي ما یک اشاره کافي است همين که قولی هست که بر اينکه عظم و استخوان ميتہ طهارتش ثابت نيست بايد اجتناب بشود بايد اجتناب بشود اين قول دست افزای است که الان می خواهيم کامل کنيم اين مطلب را که داشتيم

### نتيجه بحث عظم

با توجه به فهم عرف که عظم ما لا تحله الحياه نيست و قرن و حافر مطلب جدایی است فرقی بسيار واضح است با عظم اين نکات را که توجه کردیم اجتناب مطابق احتياط است حکم نيست مطابق با علم و فهم عرف نظری از فقها هست تا اینجا که رسيدیم یک مشکل را بايد حل کنیم روايت در نصوص صحيحه عظم به عنوان مستثنا آمده اين را چه علاجی می توانيم بکنيم تنسيق را بهم بریزيم یک مشکلی است یک مورد را جدا کنیم از نصوص که نمی شود فتوا هم که نداريم شکر خدا با فهم قاصر رسيدیم به یک محمل محمل هم در همين روايت دهم روايت دهم جلد 16 ابواب 33 از کتاب اطعمه و اشربه باب ما لا يحرم الانتفاع به در اين باب حديث دهم محمد بن الحسن شيخ طوسي باسناده عن الحسن بن محبوب که می شناسيد سند شيخ به حسن بن محبوب درست است عن علي بن رعب از اجلا. و ثقات عن زراره حديث صحيحه است در اين صحيحه زراره نقل می کند از امام صادق عليه السلام قال سألته عن الانفعه تخرج من الجدي الميت از بره بزغاله که تازه به دنيا آمده و مرده باشد قال لا باس به قلت اللبن يكون في ذراه الشاه و قد ماتت قال لا باس به در اين رابطه هم بحث داريم قلت و الصوف و الشعر و عظام الفيل تا آخر و البيض يخرج من الدجاجة فقال كل هذا لا باس به اين حديث با اين صراحت که يافتيم وجه جمع براي ما معلوم شد قابل جمع و حل است منظور از عظم بر اساس اين صحيحه عظام الفيل و عظام الفيل هم عاج فيل است و ان واقعا جزء ما لا تحله الحياه مثل شاخ و سم است بنا براین با توجه به اين صحيحه و با توجه با ان وجوه و مويدات می توانيم گفت که عظم حيوان ميتہ يا ميتہ لازم الاجتناب هست و احتياط واجب اين است که از عظم و استخوان ميتہ اجتناب بشود و مطابق احتياط و قولی هم از فقها در اين رابطه آمده است اما نصوص حمل شد به عظام فيل که عظام فيل قطعا ما لا تحله الحياه نيست و جزء مستثنیات است اين مطلب تا به اینجا خوب به نتيجه رسيد

سوال و جواب منظور از عظام فيل در فهم و اصطلاح فقها همان عاج فيل است غير از ان چيز ديگري نيست براي خريد و فروش و استفاده و اينها استفاده می شود نصوص ديگر هم داريم عظام فيل در فهم فقها و اصطلاح روايات همان عاج است گفتيم که علامه حلي می فرمايد که ممکن است اين استثناءها مربوط بشود به حيوانات ماکول اللحم و غير ماکول اللحم اين اجزاء از ان مستثنا نشده باشد چرا 1. انصراف 2. تبعيت و شواهد

اما اولاً اين نکته را توجه کنيم که مرحوم علامه حلي اين مطلب را که فرموده است در کتاب منتهي جلد 1 صفحه 166 به طور صريح درباره بيضه دجاجة می فرمايد می گويد

حديث نصوص گويا منصرف است به حيوانات ماکول اللحم مي فرمايد بيضه حيوان غير ماکول اللحم محکوم به نجاست است و چون در نصي که داريم بيضه دجاجة آمده مرغ و ادله ديگر که هم داريم روايت به طرف ماکول اللحم است سوالات از ماکول اللحم است انصراف دارد شرح نظر و راي ايشان را فقها داده اند خود ايشان فقط مي گويد بيضه حيوان محرم الاکل نجس است شرحش را سيد الحکيم و بعضي از فقهاي ديگر مي دهند که مستند ايشان ممکن است اين چيزها باشد

اما حقيقت مطلب اين است که انصرافي در کار نيست انصراف دو قسم است انصراف بدوي و انصراف حاقی انصراف بدوي از مورد بر مي خيزد از مورد بيرون مي ايد انصراف حاقی از وارد به دست مي ايد انصراف حاقی از خود لفظ است انصراف بدوي از موارد و قرائن بيروني است انصرافي که معنا تعيين مي کند بايد انصراف حاقی باشد از حاق لفظ مثلاً فقها انصراف دارند به مجتهدين از خود فقها اين انصراف بر مي ايد اين معنا را تعيين مي کند معنای فقها که ما در اصطلاح به کار مي بريم مي شود مجتهدين انصراف حاقی انصراف بدوي در مثال در قم علما مي گوييم انصراف دارد به اهل علم علمای حوزوي اين انصراف از خود علما نيست از قرائني است از سکونت است در يک جمله قرينه حالیه است حالت اين لفظ را جهت مي دهد بنابر اين نصوص انصراف که دارد از جهت کثرت ابتلا. بوده و مورد سوال بوده اما انصراف حاقی نيست تا معنا را تعيين بکند و قاعده تبعيت در جايي است که نصي نداشته باشيم اگر نصي آمد ما از تبعيت مي توانيم دست برداريم نص دليل وارد يا حد اقل حاکم بر قاعده تبعيت است و مواردی که تصريح شده است مثل بيضه الدجاجة در اصول خوانديم مورد مخصص نيست مضافاً بر اين ان جا که درباره بيضه دجاجة آمده است ما دو حکم استفاده مي کنيم هم طهارت و هم حليت اکل حالا از همين جا پلي بزنيم بيضه حيوانات ميت چه حکمي دارند ايا ما لا تحله الحياه است يا نيست اقوال در اين رابطه به چه صورت است